

## فارسی دری در آنسوی مرزها

« ای بخارا شاد باش و شادزی! »

برای کسی که با فرهنگ و تمدن ایران و شعر و ادب فارسی سروکار داشته و سالهائی از عمر خود را در بررسی ارزش‌های این پدیدهٔ تاریخ و ادب صرف کرده باشد بسیاری از مرزها حدود و کیفیت خود را از دست میدهد و بطور کلی محدودیت جغرافیائی و مکانی از میان برمیخیزد، عاطفه و احساس از وراء این حدود به جستجوی آشنائی‌های دیرین می‌پردازد و دنبال یافت‌های بیشتر و تازه‌تری میگردد، فارسی دری، این زبان شیرین رودکی و فرخی و سعدی و حافظ که برای انبوهی از مردم این قسمت جهان، زبان دل و احساس شده است ما را با بسیاری از همسایگان آنسوی مرزها پیوند می‌دهد خصوصاً که تاریخ هم از گذشته‌ای بسیار دور تا روزگاری نزدیک به ما این پیوند و هم‌بستگی‌ها را طبیعی و آسان ساخته و برای ما گفتنی‌های بسیار از خود بجای گذارده است، زبان فارسی با اصالت و شیرینی خاص خود و علیرغم دشواریهایی که روزگار و حوادث آن برایش پیش آورده است هنوز در ماوراء مرزها و در سرزمین‌های همسایگان ما زبان روز و زبان شعر و ادب شناخته می‌شود، اگر فرهنگ و ادب درین سرزمین‌ها اثر ارزنده‌ای بوجود آورده است در قالب همین زبان ریخته

شده و اگر در هر زمینه فکری و هنری کار چشم‌گیری پیدا شده از تمدن و فرهنگ ایرانی رنگ پذیر بوده است، این گسترش و عمق که با احساس و روح میلیونها از مردم در آمیخته است نه عجب اگر بیش از یک زبان و لغت که چیزی جز وسیله تفاهم نیست، مفهوم و معنایی داشته باشد و در همه، کشش‌ها و هم بستگی‌هایی بوجود آورد. کدام ایرانیست که با شعر و ادب فارسی برآمده و فرهنگ ایرانی اندیشه و احساس او را مایه‌ور کرده باشد که بدنبال این چشم‌اندازها نگردد و نخواهد از کیفیت این زبان ملی و تاریخی در آن دور دستها آگاه شود. برای ایرانی کتاب خوانده شعر و ادب شناس، سمرقند و بخارا و غزنین و بلخ و هرات و بدخشان و مرو و خوارزم و لاهور همان اندازه آشنا و خودمانیست که طوس و نیشابور و ری و فارس، این شهرهای سرشناس و تاریخی و خیلی از جاهای دیگر که در قلمرو سلطه و حکومت زبان فارسی دری بوده و هنوز هستند برای ما خیلی گفتنی‌ها و نشانی‌ها دارند، این بخارای بزرگ، پایتخت شاهان سامانی، زادگاه بزرگترین دولت‌اصیل ایرانی را پی افکند، خانواده‌های بلعمی و جیهانی و دیگر وزیران و رجال نامدار ایرانی در این اینجا و در این سرزمین‌ها، سیاست و ادب را رونق بخشیدند، قصاید رودکی در دربارهای همین بخارا خوانده می‌شد و از آنجا راهی سراسر ایران بزرگ می‌گردید. شعر حنظله و بوشکور و شهید. تاریخ بلعمی و تفسیر طبری، شاهنامه‌های مسعودی و بوالموید همه و همه از این سرچشمه‌های ذوق آفرین الهام گرفته بودند.

در آن زمان که ایران بزرگ در هر گوشه خود نقشی نو آیین می‌نهاد و در تمام رشته‌های ذوقی و فکری خلاقیت و سازندگی خود را بارز می‌ساخت. در تلفیق این اندیشه‌ها و احساس‌ها و بهم پیوستن این داد و ستدها مانند پدری مهربان یا دایه‌ای دلسوز عهده‌دار یک پیام انسانی بود پیامی که هنوز هم عظمت و نفوذ گسترده خود را حفظ کرده می‌تواند با گذشت قرن‌ها، به دلها شور و شوق

بخشد و رمز آشنائی سردهد، بهمین جهت تاریخ و ادب برای ایرانی فارسی-زبان که از دیرباز بداشتن سرزمین‌های پهناور و آسمان پرستاره و خورشید درخشنده و مردم پرذوق و حال و آزموده خود، شناخته شده است مفهومی برتر و شمول و دامنه‌ای گسترده‌تر دارد، این تاریخ و ادب برای يك پژوهشگر ایرانی، تا آنجا که بخواهد، رؤیا انگیز و خاطره آفرین است و بازگوکننده خیلی چیزها، چیزهایی که با گذشته ما جوش خورده و نموداری از آن می-تواند باشد.

در هزار سال پیش وقتی رحاله‌ها و جهانگردانی مانند مقدسی و ابن حوقل و اصطخری<sup>۱</sup> به این سرزمین‌ها قدم می‌گذاشتند قبل از هر چیز، زبان این مردم، که همان فارسی دری بود نظرشان را جلب میکرد و از آن سخن می‌گفتند از سمرقند تا اران و خوزستان و خلیج فارس و لاهور در مرکز هند، زبان فارسی، زبان سیاست و شعر و ادب محسوب می‌شد و معلوم است که تمدن و فرهنگ ایرانی از چنین زبانی انفکاک ناپذیر بود، اینک پس از گذشت هزار سال از آن روزگاران و درهم ریختن خیلی از آداب و سنن و آشفتگی‌هایی که تاریخ پیش آورده است هنوز در این سرزمین‌ها زبان فارسی بکه تاز میدان است و بزرگترین شعرا و گویندگان و نویسندگان، هنر و ذوق خود را در قالب این زبان عرضه میدارند زهاوی در عراق، اقبال در هند، خلیلی در افغانستان و عینی در تاجیکستان و صدها نویسنده و شاعر دیگر در این سرزمینها ارزنده‌ترین آثار خود را درین زبان بوجود آورده‌اند.

درین میان یادداشتهای صدرالدین عینی، مردی از بخارا که درین شهر دیده بجهان گشوده و زندگی کرده و بزرگ شده خواندن نیست. عینی تحصیلات خود را در بخارای تقریباً يك قرن پیش آغاز کرده خیلی درشتی‌ها و نارواییها دیده و بسیار چیزها نظر دقیق و تیزبین او را جاب کرده است او همه دیدنیها و تجربیاتش را با حوصله‌ای درخور شگفتی به زبان فارسی بخارائی امروز

نوشته است، برای من مطالعه این نوشته‌ها که آکنده از خاطرات خرد و درشت است مغتنم بود و فرصتی دست داد تا بینم بخارای امروز، یعنی بخارای این يك قرن، چه داشته است، چگونه حرف می‌زند و مینویسد و شعر می‌گوید؟ ازین بخارای رودکی و بلعمی و سامانی که یکدفعه و شاید چند دفعه تیغ ایلغارهای اقوام مهاجم و وحشی را برگلوی خود احساس کرده و همه چیزش را از دست داده، از میراث هزارساله برایش، چه مانده است!، شهری که در روزگار خوشی، برای قوم ایرانی کانون سیاست و ادب بود و امیر عادل اسماعیل سامانی آنجا را تختگاه خود ساخته و نیز همانجا بخت رفته بود امروز چه حالی دارد و از آن فرهنگ شکوهمند و درخشان چه نشانی باقی است، همین امیر بود که وقتی با سپاهیان از کوچه‌باغهای دهی می‌گذشتند، بیاس عدالت و دادخواهی او، افراد سپاهی از دست درازی به میوه‌های درختان خودداری کرده بودند و همین را امیر سامانی به فال نیک گرفته، سر بر زمین سائیده و شکر حق را بجای آورده بود، هنوز چند قرنی ازین ماجرا نگذشته بود که چنگیز به آنان گفت «ای قوم بدانید که شما گناههای بزرگ کرده‌اید... من عذاب خدا ام اگر شما گناههای بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را بر شما نفرستادی»<sup>۱</sup> و پس از آن ماجرا بود که وقتی مردم خراسان، حال بخارا را از یک بخارائی فراری پرسیدند گفت «آمدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند»<sup>۲</sup> این‌ها و خیلی چیزهایی ازین دست بود که شهر بخارا را برای من پراز خاطره ساخته بود.

این یادداشت‌ها را خواندم همانطور که کودک هنگامه جوئی به جستجوی خانواده و هم‌شهریان و آشنایان خود می‌رود، سراغ عموها و خویشان را می‌گیرد و به هر چه از آنها برایش بگویند گوش می‌دهد من هم با خواندن این یادداشت‌ها چنین حال و احساسی داشتم، قصه گوئی پیر، محنت روزگار دیده، سرد و گرم چشیده و دوست داشتنی از گذشته‌های خیلی دور و دراز با زبان دل‌برایم قصه می‌گفت، قصه‌هایی سخت آشنا که هر کلمه‌اش بر جان و دل می-

می نشست و نشان‌هایی پراز آشنائی و پیوند داشت، چرا؟  
 برای اینکه هنوز هم بخارا اصالت ایرانی خود را حفظ کرده است پیر-  
 مردان و پیرزنان وقتی برای نوه‌های خود قصه خوانی می کنند از ابو مسلم حرف  
 می زنند و داستانهای رستم و اسفندیار و سیاوش را برای آنها بازگویی کنند<sup>۴</sup>،  
 از شب نشینی‌ها و جشن‌های پراز ساز و آواز خود بنام «بزم جمشیدی» یاد  
 می کنند<sup>۵</sup>، عید نوروز را جشن می گیرند، لباس نو می پوشند علمای دین، در  
 فضیلت این عید ایرانی، احادیثی از پیغمبر می آورند «از آیت‌های قرآن هفت  
 سلام نوشته به غولونگ آب که خوردن وی در نوروز از عادت‌های ملی بود تر کرده  
 می خوراندند»<sup>۶</sup> علاوه بر این آداب و رسوم که امروز پابرجاست، اگر بخارای  
 کهن چیزهایی را هم از یاد برده باشد، انصاف را که زبان شیرین فارسی هنوز  
 در آنجا روزبازاری دارد و رواج دیرین خود را از دست نداده است، نوشته-  
 های عینی که شاید چندان از زبان رایج مردم بخارا دور نباشد یادآور نثرگیرا  
 و جذاب بیهقی و نوشته‌هایی از آن روزگار است، روش او نیز در سیاق سخن  
 و آوردن قصه‌ها و حکایات گوناگون و توضیحاتی که جابجایی دهد سخت به بیهقی  
 می ماند، با همه تحولات و دگرگونی‌هایی که در این نوشته‌ها دیده می شود و با  
 آوردن اصطلاحات و تعبیرات و ترکیباتی که برای ما تازگی دارد باز بسیاری  
 از ویژگیهای کهن نثرداری را چون ایجاز، فخامت و جزالت الفاظ برای خود  
 حفظ کرده است و چه جالب و تأمل انگیز است وقتی با چنین عباراتی در نوشته-  
 های او برخورد می کنیم:

روزه داشته توانی، داشتن گیر (روزه می توانی بگیری بگیر) (۱۶۹/۱)

مان، گرفته برد (بگذار بگیرد و برد) (۷۳/۱)

در زندگی هر کدام اینها را دیدن در کار است. (۵۰/۱)

درین کار بی محنت هم سیاه دوك بوده کارش پیش نمی رفت. (۵۹/۱)

نو فریبگر، تونهمت چی. (۶۳/۱)

از هر طرف به او دختر بین‌ها و خواستگارها آمدن گرفته‌اند (۶۶/۱)  
این دیوانه شده است، این را زده هوشیار کردن در کار است (۹۹/۱)  
دهقانان جفت می‌بستند، زمین می‌رانند، دندان ماله می‌کردند و می-  
کشتند (۱۰۸/۱)

امروز کار تمام، فردا بروقت تر بکار آیند. (۱۱۲/۱)  
وقت پیشین برای خوراک خوری يك ساعت دم گیرند (۱۱۶/۱)  
مانند کهدود (گاه دود)، درون، درون سوخته مرد (دق مرگ شد)  
(۱۲۹/۱)

واز بالای پدر و مادرش کلانی می‌کند (بخاطر پدر و مادرش تکبیر  
می‌کند) (۱۳۱/۱)

اما این آدم بمن هیچ علاقه نداشت (آشنا نبود)، حتی يك شناس کوچه‌گی  
(کوچگی) هم نبود (۱۶۲/۱)  
این خرها همه سفید، کلان، جاروب دم، شمشیریال و سیخ گوش  
بودند. (۱۹۰/۱)

او در راه رفتن سینه‌اش را به پیش دمانده بر آورده قهرمان تراشانه قدم  
می‌پرتافت (۲۶۰/۱)

ملای سالخورده‌ای سکوت عمومی را ویران کرده به گپ در آمد.  
(۹۹/۲)

با دهقانان خاکپاش برادر وارشین و خیز می‌نماید (۱۱۵/۲)  
سؤال افتادن گرفت (شروع به سؤال کردند) (۱۲۸/۲)  
اما حرکت و قدم مانی‌شان مستانه می‌نمود، آنها گویا آدمان پرزور  
دریاکش بودند که با نوشیدن شراب بسیار از خود نرفته و نغلطیده بودند (۱۹۱/۲)  
به من خانه دامادی در کار است (من به داماد سرخانه احتیاج دارم)  
(۲۹۰/۲)

چرا دختر قدس به شوهر برآینده را به سر خود گذاشته است (۱۰۸/۳)  
 و ایزار پاچه هاشان را تا بالای زانو برزده با ریسمانچه ای سخت بسته  
 ماندند (۳۰۰/۳)

کاشکی هر روز مانند شما کسی به من واخورده مرا به گپ می انداخت که  
 گذشته رفتن روز تنهایی را ندانسته می ماندم. (۳۵۰/۳)

نوشته های عینی ازین يك قرن، از عادات و آداب و سنتهای آنجا گفتنی-  
 های بسیار دارد، همه شنیدنی و جالب و عبرت انگیز، زندگی طلبه های بخارا،  
 حقوقی که می گرفته اند، کتابهایی که می خواندند، تفریحات و سیر و گشت های  
 مردم، پهلوانی، کشتی گیری، لوطی گری، جوانمردی و ناموس پرستی، چاقو  
 کشی، جنگ و دعوا، قصه خوانی و معرکه گیری، روزه داری مردم، درویشان  
 حشیش کش، مسابقه خردوانی، مرض بیوک (رشته)، رشته کشی، مرگ و میر-  
 های وبائی، وضع حکومت و ارتباط آن با مردم، شعرای بخارا و عشقی که  
 طلبه های آنجا برای انتخاب تخلص داشته اند، سرگذشت مردان استثنائی که  
 آنها را دیده است از جمله ملاقات با مردی کور، موسی نام، که در فلسفه و  
 حکمت و ادب، استاد بی نظیری بوده تالیفات ابن سینا را از حفظ داشته و همه  
 علما را در بحث و مجادله از میدان بدر می کرده است اینها و مطالب بسیار  
 دیگری ازین دست درین کتاب جای خاصی برای خود دارد، همه را باید و  
 خواند و دید اما مقصود درین مقاله گفت و گویی درباره لغات، ترکیبات،  
 تمثیلات، اصطلاحات و تعبيرات زیبایی است که درین کتاب آورده شده و می-  
 تواند در غنای زبان فارسی بی تاثیر نباشد، برای تحقیق در متون و پژوهشهای لغوی،  
 از مطالعه و بررسی این گونه آثار که در سرزمین های فارسی زبان مبتنی بر سوابق  
 گذشته و کهن پیدا می شود بی نیاز نیستیم و می تواند در فهم بسیاری از دشواریها  
 ما را مددکار باشد مثلاً در همین یادداشتها کلمه «عاجزه» به معنی دختر آمده که  
 می تواند با کلمه عجوزه در چهار مقاله که آن نیز بهمین معنی آمده و موجب



تردید مرحوم قزوینی و توجیه مرحوم فرزاد شده است مناسبتی داشته باشد:  
 (عاجزه امان را به او داده خانه داماد کنیم. ج ۲ ص ۲۸۰). یا درین عبارت: «عاجزه خود را به او داده يك فرزند خود را دونمائیم ج ۲ ص ۲۸۲).  
 و یا مثلاً کلمه «انگار» که در عرف تداول ما امروز بصورت انگار کردن و بمعنی ترك کردن و رها کردن آمده از آن چنین یاد شده است:

(زمین هائی که کشت ایشان را جمع کرده بودند «انگار» می گفتند. ج ۱ ص ۸). و همچنین ترکیب «دیوکار» بمعنی پرکار (ج ۳ ص ۲۱۹) یسار آور صفت «دیوسوار» در داستان خیش خانه هرات از بیهقی است.

بهر حال بسیاری از لغات و تعبیرات که درین نوشته ها آمده در متون کهن و در نوشته هائی مانند تاریخ بلعی که در بخارای هزار سال پیش نوشته شده جایز خالیست و معلوم نیست اینها در کدام زمان و بچه وسیله درین زبان راه یافته است، بی گمان قسمت مهمی از آن نتیجه تحولی است که در مدتی پیش از هزار سال در نوشته ها و گفته های این مردم روی داده همانطور که نوشته های ما نیز بصورت های مختلف این تحول را در جهت های دیگری پذیرفته است، نکته جالب اینکه زبان شعر این مردم از زبان شعر ما جدا نیست بعبارت دیگر از حیث لفظ و صورت شعرشان به شعر ما نزدیکتر از نثر است و شاید اصولاً اینها تفاوتی نباشد و این امر ظاهراً بخاطر توجهی است که شاعران آن حدود به گویندگان این سوی داشته اند و شاعران خراسان و عراق برای آنان نمونه ذوق و هنر شاعری شناخته شده اند.

بسیاری ازین لغات و تعبیرات و اصطلاحات که لفظاً یا معنأ ممکن است برای ما تازگی داشته باشد، در گوشه و کنار ایران امروز و یا در متون کهن و فرهنگ های لغت دیده می شود مثل تفباد (بمعنی سموم، باد خشك و گرم) یا زینه (بمعنی پله) و پاره ای دیگر نیز آنها می هستند که در صورت یا معنی مختصر تغییری یافته و نحوه استعمال آنها با آنچه ما بکار می بریم متفاوت است مثل



استقامت (در معنی اقامت کردن) یا میانه روی که بمعنی وساطت و پایمردی آمده است :

**الف: تمثیل‌ها و تعبیرات خاصی که در محاوره بکار می‌رود و مفهوم آن**

**برای همه قابل درک است و پاره‌ای از آنها را عیناً ما بکار می‌بریم :**

خروس در همه جا برابر جیغ می‌زند.  
 کوزه هر بار از آب درست نبر آید.  
 بالای مرده صد چوب.  
 دواي قوروت آب گرم.  
 سله کسی را بیاورید آنها کله را می‌آرند  
 (آدمان حاکم که اگر به آنها «سله  
 کسی را بیاورید» گفته فرمان دهند  
 «آنها کله را می‌آرند»؛ سله بمعنی  
 عمامه و دستار است.  
 نه سیخ می‌سوزد نه کباب.  
 گرگ باران دیده.  
 بزرا از پای خودش می‌آویزند گوسفند  
 را هم از پای خودش.  
**ب :** (تعارف، سوگند، ادای احترام،  
 دعا دشنام و ناسزا...)

«مانند که دود (گاه دود) درون -  
 درون سوخته مرد». (دق مرگ شد)  
 مرد را میدان نشان می‌دهد، خر را  
 جولان.  
 گوشت خر، دندان سگ.  
 خرس ملا می‌شود از ضرب چوب.  
 زر بر سر پولاد نهی نرم شود.  
 آب گنده به خندق. (خورید، خورید  
 آب گنده به خندق).  
 آب از بالا لای بوده.  
 سخن از دهان لقمان خوش.  
 کرای مفت آواره ولایت می‌کند.  
 تا شهری نسوزد، کباب درویشی نپزد.  
 عروس چگونه است، دادر عروس  
 نمونه است.  
 شترکلان و ریش پشتش هم موافق  
 خودش کلان است.

شناس و حال دان (با آنها شناس و

حالدان شدم

بندگی خدا را بجا آورد (مرد)

خدمتانه (هدیه و پیشکشی)

جنگر کوچگی، دشنام صحرائیانه،

دشنامهای کوچگی، حقارت

کوچگی (توهین)

شما خوردن گیرید (بفرمایید بخورید)

ستار، (قسم لوطی ها و جوانمردی های

بخارا بود که تا پای جان برای

آن می زدند)

دل و بیدلان (خودمانی، دوستانه) او

اورا يك پياله چای میداد و با او

دل و بیدلان صحبت می کرد.

خدا بشما قوت دهد، ارواح مردان

مددکاری کند

بحرمت امام قتیبه (قتیبه بن مسلم سردار

اموی) به چشمان من شفا ده

آدم گری (آدمیت)

تقصیر (بیخشید)

قبله گاه، قبله گاهی (نام بردن پدر از

روی احترام)

آب طهارت: ضیافت و مهمانی

خنده زار: باعث خنده و مسخرگی

خوش آمدید، خوش رفتید.

خفه نشو (ناراحت نباش، غصه نخور،

آرام باش)

فریبگر، تهمت چی

مانده نشوید! (خسته نباشید، دست

مریزاد)

واخورد کردن (سلام و عليك و احوال-

پرسی)

الهی کلان شوی! ملاشوی! دانا شوی!

نمرنمر (نمیرنمیر) عبدالله! شاباش،

حقیقتاً تو صفدر هستی

آتشین نشود ادر! (عصبانی نشو بر ادرم)

میلش! (هر طور میخواهد، باکی نیست)

سنگ پرانی (اعتراض و ایراد)

چه خدمت! (چه فرمایشی دارید)

گور به سربی آدمی شود (خالک بر سربی

کسی شود)

تیغشان برا، سفرشان بی خطر بود، هر

دشمنی که بذات عالی (امیر بخارا)

قصد کند پست شود، پیرها یار،

چار یار مددکار، حضرت شاه

مردان کمرشان را بندد، آمین!

تا دیدن در پناه خدا باشید، مرا

فراموش نکنید

بجلبازی	هیچ‌مدان (نادان)
اشیتبازی	پرسش (تقاضا و درخواست)
جهجهك بازی (پرش ارتفاع؟)	شادی کنان از افتخار و غرور گل‌گل
دودوك بازی (مسابقه دو)	می‌شکفتند.
آب حیات (آب کوکنار)	اگر مرا بدار آویزند و از منار پرتابند
کاته باز (دختر کتابخوان ویران و کاته	هم این کار را قبول نمی‌کنم
باز می‌شود)	شوم پای قدم (مرده شوی را... شوم
دله (کسی که در میانه زنان و مردان	پای قدم گویان بجنازه راه نمی‌دادند)
ویران میانه روی کرده مزد	ج: (بازیها، قمار، تفریحات، سرگرمیها)
می‌گرفته باشد)	گیرگیرك بازی (قایم موشك)
چاپ‌انداز (؟)	دم‌گرفتن (نفس تازه کردن، استراحت)
خروس جنگی	خرسواری (مسابقه خرسواری و دواندن
خوش خط‌کذرا (خطاط مشهور)	خرها)
لوحه کش (نابلونویس؟)	خرکار (کسانیکه در مسابقه خردوانی
کوبکاری تاز (اسب تاز؟)	شرکت می‌کردند، کراکش)
مرغ‌باز (بعضی آنها کوبکاری تاز،	تماشایین (تماشاگر)
بعضی شان مرغ‌باز و بعضی هاشان	بیت برك (مشاعره، شعرخوانی)
همه اینگونه بازی‌ها رامی‌کردگی	روزهای دم‌گیری (روزهای تعطیل و
بودند)	بیکاری)
قلاّب (اصطلاح در کشیدن قلیان	غرغر کبازی،
حشیش)	قرته بازی
بیدانه باز (هم صحبتان او مرغ‌بازان و	تسمه بازی
بیدانه بازان بودند)	
صوت خوانی (آواز و سرود خوانی)	

بارشناك	گه چه بازی (نوعی بازی که مؤلف
آفتاب ناك، ابرناك	شرح آنرا داده است)
گردبادناك	سرسری گرد (بیکار، ولگرد)
در آمدناك	بزمی (کسی که برای شنیدن ساز و
جنگالناك	آواز در بز مهها می رود)
شیشه ناك (دارای پنجره شیشه ای)	لنگ زنی
عصاناك (باعضا)	زانوزنی از کارهای پهلوانی
کارناك (پرکار)	کله زنی
تائیرناك (نافذ)	سیرگل سرخ (دراول شکفتن گل سرخ
اساسناك (اساسی)	مردم بخارا برای تفریح و زیارت
کاغذگیرناك (پنجره ای که با کاغذ گرفته	بر سر مزار بهاء الدین نقش بند می-
شود)	رفتند)
مدنیت ناك (متمدن)	کتاب باز (دوستدار کتاب)
دریچه ناك (پنجره دار)	بزم جمشیدی (مجلس ساز و آواز)
خط و سوادناك (با خط و سواد)	شاعر باز (کسی که شاعران را دوست
حقناك (دارای حق)	بدارد)
پادشاهناك (سلطنتی)	دکتر باز (معتقد به پزشکان امروزی)
چشم ناك (درد چشم دار)	۵: کلمات مرکب:
دخترناك (دختر دار)، عقلناك (عاقل)	۱- با پسوندناك (پسوند صفت ساز)
۲- باریشه های فعل (ماضی و مضارع)	درخت ناك
درا- برای (دخول و خروج)	ضررناك
رفت و آیی	فایده ناك
روو آیی (کم روو آیی = کم آمدوشد)	
پرس و کاو (جست و جو)	

بی صبرانه	خواب و خیرخیز
ساخته کارانه (مقلبانه)	مرامری (مرگ و میر)
استهزا کارانه	شین و خیز (نشست و برخاست)
خنده آمیزانه	نگاه و بین (مراقبت، پائیدن)
۵- مصدرهای مرکب	درآمد- برآمد (جنبش و حرکت)
گپ زدن	بردوبای (بردوباخت)
سردادن (رها کردن)	زنازنی (بزن - بزن، کتک کاری)
قناعت کناندن (اقناع- قانع گردانیدن)	تک و دو
باور کناندن (باوراندن)	۳- با پسوند مان (ریشه مضارع از ماندن بمعنی گذاردن)
تیار شدن (آماده و مهیاشدن)	آشمانی (آتش درست کردن، آتش انداختن)
یاد کناندن (یاد دادن)	پسمانی (عقب افتادن)
جیغ زدن (طلبیدن، احضار کردن)	کفش پشمی (کفش پیش پای کسی جفت کردن)
قهقاس زدن (به قهقهه خندیدن)	پایمانی (روی پا ایستادن)
غون شدن (جمع شدن)	۴- با پسوند قیدی (آنه)
نقار گرفتن (انتقام گرفتن)	آتشینانه (با خشم)
شاخ به شاخ ماندن (مبارزه کردن)	مهربانانه
استقامت کردن (اقامت کردن)	خشمگینانه
سر شدن (تمام شدن)	خرسندانه (با قناعت و رضایت)
باد کردن (بادزدن)	مردم گریزانه
پره کردن (کامل کردن)	درشانه (با آهنگ درشانه = با صدای کلفت)
زیر کردن (پایمال کردن)	سر سریانه
شانه شانه کردن (از زیر کار شانه خالی کردن)	
کشاله کردن (کشاندن)	

درسگوئی (تدریس)  
 واقعه نویس (جاسوس - خبرنگار)  
 زن گیری (ازدواج)  
 زن سردهمی (طلاق)  
 سنگ پرانی (اعتراض، نکته گیری)  
 سیم کشی (بسیار يك گردانیدن سیم های  
 کلفت)  
 نظر ناگیر (کوچک، خرد)  
 آتشگیرك (انبر)  
 زمین رانی (شخم)  
 نوسبزیده (تازه سبزشده)  
 می پرتافتند (می ریختند)  
 ایستا! (بایست)  
 ایستیتان! (بایستید)  
 کارندگی، (زراعت)  
 خریدار و فروشکار  
 سوختار (آتش سوزی)  
 جاروب کش (خادم)  
 خاکپاش (دهقان، فقیر)  
 رشته کش (کسی که مرض رشته را  
 عالجه می کند)  
 آب گریز (راه آب باران، یاهرز آب)  
 کارگریز (تنبل)  
 بادبیزك (بادبزن)

از یاد بر آوردن (فراموش کردن)  
 گردن دادن (تسلیم شدن)  
 دوام کناندن (ادامه دادن)  
 ۶- پاره ای از مصادرو افعال و کلمات  
 مرکبی که با ریشه های فعل ترکیب  
 شده است:  
 ماندن (گذاردن)  
 خیزاندن  
 گویاندن (به سخن آوردن)  
 شناندن (نشانیدن)  
 مکافانیدن (مجازات)  
 کفاندن (شکافتن)  
 انداویدن (اندودن)  
 سبزیدن (درختان توت سبزیده بودند)  
 شوریدن (ناراحت شدن، خشم آمدن)  
 آشکشانی (آشپزی، طبخ)  
 بیافرا (بیاجلو)  
 نمی فرایم (جلونمی آیم)  
 کاهش (سرزنش)  
 باشش گاه (محل اقامت)  
 شیرمک (شیرخوار)  
 تماشابین (تماشاچی)  
 خونشار (خون آلود)  
 دستنویس (خطی)

آب خام (آب نجوشیده)	بی ایست (لاینقطع)
درکاری (لازم)	دویزه (نانی که آردش را دوبار بیخته
روی خط (نسخه، سیاهه، صورت، ردیف)	باشند)
دستك (بهانه و دستاویز)	دخترین (خواستگار)
تغاره پرهیزی (دست و روشوئی)	کتابدهی (امتحان)
ممیز (ممتحن)	خزان ریزی (فصل خزان)
بیت گریز کی (شعری که در آن به مدح	آب کشك (نلمبه)
ممدوح گریز می زنند - مخلص)	شسته گر (گازر)
به بالای (درحق، درباره)	جانزاد (جانور - موجود زنده)
آب برین، دیوانه برین... (بروانی آب،	زبانگیری (لکنت زبان)
مانند آب، مانند دیوانه)	رفتگار (رونده)
لقمه (ایراد، اشکال)	آب ناگذر (غیر قابل نفوذ)
دائرة دستان (کسانیکه دف می زنند)	رویمال (دستمال)
هوای گشاده (هوای آزاد)	دسترومال « « «
کلانگیر (متکبر)	دلناکش (زشت وبد)
سیاه دوک (بدبخت)	دزدنده (دزد)
تکرار به تکرار (پی در پی)	سرسری گرد (همه جا برو)
وزنین (سنگین - متین)	دریا درکش (شرابخواره)
شادی مرگ (از خوشحالی مردن)	ه : پاره ای از لغات و اصطلاحات :
شوقمند	لب پست (خاموش، بی سرو صدا)
غریب مزار (محل دفن غریبه ها)	چله سواد (با سواد یا کم سواد)
دیوکار (پرکار)	اختراع گر
بروقت تر (زودتر)	گورخانه (مقبره)
مبارک نامه (فرمان)	



خانه چه (اطاق کوچک)	کم بغل (فقیر)
رنگ کننده (رنگ رفته، رنگ پریده)	دسترخان (سفره) (دستارخوان؟)
چانیک (استکان، فنجان)	گلبند (دسته کارد)
پارچه (قسمت)	انگشت گر (زغال فروش، زغال ساز)
گاها (گاهی)	آرا (آرایش)
راه پیاده گرد (پیاده رو)	رسته (بازار)
سیرباران (پرباران)	درکارنی (غیرلازم)
سروانی (سرپرستی، اداره)	خانه داماد (داماد سرخانه)
درز دوزی (خیاطی)	آلفته (لوطی، جوانمرد)
عاجزه (دختر)	تارسکی (سیلی)
نگران (نگاه کننده)	چرم گری (دباغی)
ویران (خراب و فاسد؛ صفت برای انسان)	شوره پشت (لات، مقابل الفته - آدم)
خط ابرا (صلح نامه)	بی سرو پا
بزینه چهر	النگه (شعله آتش)
سبک صحبت (کم حرف)	چشم بند (نقاب)
نیم داشت (نیم دار صفت برای لباس)	پاشکسته (عقیف، صفت برای دختر)
خط چوب (چوب خط)	پای لوچ (پا برهنه)
جوابگر (مسئول)	نغزک (آبله)
ملا بچه وار (لاابالی)	خس دزد (دله دزد)
دادر عروس (برادرزن)	آبشار (پر آب، صفت)
زردینه (زرد رنگ)	گاو جوشایی (گاو شیرده)
در درآمد (مدخل، محل ورود)	گاو جگر (ناترس)
یکان یکان (یک یک)	آدم گری
	نوده (شاخه تازه درخت)

سبزوات (سبزیهای خوردنی)	خشتك مردار (زناكار)
ترسانچك (ترسو)	كدخدا (داماد)
پگاهانی (صبح زود)	نرانگشت (شست)
وقت پیشین (ظهر)	چوکی (بزم عمومی)
خرکار (خرکچی، کراکش)	شاخاب (شعبه رود)
تماشازار	سر تراشخانه (سلمانی)
فلك پیچ (فریادهای فلك پیچ میکشیدند)	پشتناکی (عقب عقب راه رفتن)
دروازه (درخانه)	مشکاب (سقا)
مرداری (نجاست)	مردکار (عمله)
سماورخانه (قهوه‌خانه)	کارهای سیاه (عملگی و کارهایی نظیر آن)
هوسمند	ساخته کاری (تقلب)
چاروناچار (خواه‌ناخواه)	

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

- ۱- احسن التقاسیم مقدسی ص ۴۱۸ و ۳۷۸ و ۴۷۱ و ۴۸۰. ترجمه صورت الارض ابن حوقل ص ۹۴ و مسالك المالك اصطخری ص ۱۹۱ و ص ۱۳۷ و ص ۱۶۷.
- ۲- جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۸۱
- ۳- جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۸۳
- ۴- یادداشت‌های صدرالدین عینی ج ۱ ص ۶۲
- ۵- همان کتاب ج ۴ ص ۴۷۳
- ۶- همان کتاب ج ۲ ص ۷۰
- ۷- چهارمقاله: مقاله سوم حکایت ۴ ص ۹۲